

متن پیاده سازی شده نشست هجدهم (46 - 74 - 98) سال چهارم درس خارج فقه سیاسی 10 اسفند 1401

صفحات 145 و 146 : [کلیک کنید](#)

فایل پیاده سازی : [کلیک کنید](#)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

پرسش و پاسخ

پرسش: آیا مناط بودن عقل عملی برای مصالح مرسله است یا مصالح مصرحه؟

پاسخ استاد: علت طرح این سوال به جلسه گذشته باز می‌گردد که بیان شد آنچه تعیین کننده می باشد مصلحت است. و بیان

شد مصلحت توسط عقل عملی درک می شود و بدون توجه به عقل سند نیست. عقل حسابگری، مصالح و مفساد را درک

می‌کند، همین عقل حسابگر مصلحت را هم درک می‌کند.

مصالحی نظیر مصلحت عدالت، مصلحت لاضرر و... وجود دارد که شارع به آن توجه نموده است. و طیف دیگری از مصالح

وجود دارد که اصطلاحاً متعلق به اهل سنت است و از آن به عنوان مصالح مرسل یاد می‌شود در عین حال مصرح از سوی

شارع نیست لذا نهادی بنام مصالح مرسله دارند. حال سائل می‌گوید آیا مناط بودن عقل عملی برای مصالحی است که مصرح

نیست و مرسله است یا مصلحتی که مصرح شرعی است؟

پاسخ سائل این است که تفاوتی ندارد. گاهی اوقات در جایی که نص شرعی وجود دارد عقل هم حضور دارد. در بسیاری از

موارد که نص شرعی وجود دارد و به يك مصلحت مورد نظر شارع اشاره می‌کند و مصلحت اصطلاحاً مصلحت مرسله می

شود عقل هم حضور دارد. در هر جایی که گفته می‌شود احکام «تدل علیه الادله الاربعه» و مصداق مصلحت است مثل حفظ

امانت، حفظ آبرو و... عقل عملی هم حضور دارد با وجود اینکه مورد، از موارد مصلحت مصرحه است.

حال از مواردی باشد که نص شرعی حضور نداشته باشد مثل باب تزاحمات که از عقل کمک گرفته می‌شود اگر این حوزه

مصالح مرسله نامیده شود طبیعتاً عقل می‌تواند حضور پیدا کند. بنابراین مناط بودن عقل عملی هم برای مصالح مرسله و هم

برای مصالح مصرحه است.

پرسش: با توجه به اینکه دین مسیحت دین ارزانی است و به پیروان خود به سادگی وعده بهشت می‌دهد بر خلاف اسلام که گاهی

نیازمند جهاد، قتال، حج، زکات و حرمت مسکرات است. آیا اختلاط و امتزاج با آنها و برابر دانستن حقوق شهروندی در

سرزمین اسلام موجب گرایش جوانهای مسلمان به مسیحت نمی‌شود؟

پاسخ: با توجه به اینکه برای اقلیت‌ها و سایر ادیان، نوعی آزادی عمل قائل شدیم، سائل نگران است که ترخیص و آزادی موجب

جذب جوان‌ها می‌شود. در این مورد اگر واقعا باید مصلحت را معیار قرار داد نباید از تعیین مصلحت پرسید. وقتی گفته می

شود تعیین کننده، مصلحت است اگر در فرض سوال جای مصلحتی وجود ندارد نباید آن آزادی را داد. هر چند بیان شد

شهروندی حقوق برابر است اما چون معتقد به وجود مصلحت در اینجا هستیم به هر حال اقلیت‌ها شهروند هستند و نباید ضعف

خودمان را با سلب آزادی دیگران جبران کرد. آیا واقعا جبران پذیر است؟

سائل باید توجه داشته باشد که سلب آزادی و محرومیت نتیجه‌ی مطلوبی در پی نخواهد داشت و متقابلاً ممکن است چهره

مظلومی به این افراد اعطا کند. سائل به منطق اسلام و خرافاتی که سایر ادیان دارند اما اسلام فاقد آن است، توجه نکرده است.

سائل بیان کرد چون دین آن‌ها آسان است موجب جذب می شود، سالهاست در مورد علت جذب انسان‌ها به اسلام را دنبال می کنیم، چون حس کردیم تنها دینی که حساب و کتاب دارد اسلام است فلذا حق است. اگر همه چیز یک دین، آزادی و رهایی باشد، نشان می‌دهد دین نیست بلکه می‌خواهد مردم را جذب کند. اگرچه شهروندان باید از حقوقی برخوردار باشند اما بر این باوریم که تبلیغ دین از سوی اقلیت‌ها در حکومت اسلامی باید حساب و کتاب داشته باشد. اینکه برای جوانان تبلیغ کنند فتنه است. اما اگر زندگی عادی یا علمی خود را سپری می‌کنند یا بازار و تجارتی دارند باید توجه به مصلحت کرد. باید مراقب بود که بسیاری از مصلحت‌ها، مصالح موقت هستند. سلب آزادی، اکراه و فشار ممکن است موقتا صدای افراد را خاموش کند اما در درون خود آتشی را ایجاد می‌کند که موجب پدید آمدن مشکلات بعدی خواهد شد.

تزام قاعده نفی سبیل با وفای به عقد

برخی اوقات ادله شرعی در ارتباط با آزادی اقلیت‌ها و کنترل رفتار آن‌ها ناهمسویی با یکدیگر می‌کند. به طور مثال ممکن است امری مصداق سبیل کفار بر مسلمین شود در حالی «لن يجعل الله للكافرين سبيلا» وجود دارد، در اینجا باید همه‌ی ادله را دید. اگر عقد زمه یا امان با کفار یا اقلیت‌های دینی با آیه «لن يجعل الله للكافرين سبيلا» التزام کرد چه باید کرد؟ امثال شیخ انصاری می‌گویند نمی‌توان به راحتی دلیل نفی سبیل را بر مثل وفا به عهد یا برمثل تسلط الناس بر اموالشان ترجیح داد. باید گفت علی‌رغم اینکه حکومت «لن يجعل الله للكافرين سبيلا» بر «الناس مسلطون علی اموالهم» واضح است اما باید گفت گاهی بحث در جایی است که هنوز عقده منعقد نشده است. به طور مثال حکومت اسلامی می‌خواهد با عده‌ای از اقلیت‌ها پیمانی ببندد حتما باید «لن يجعل الله للكافرين سبيلا» را توجه کند چون هنوز «اوفوا بالعقود» نیامده است، «الناس مسلطون علی اموالهم» محکوم «لن يجعل الله للكافرين سبيلا» است. حاکم نمی‌تواند بگوید من «الناس مسلطون» را دارم پس آزادم هر پیمانی ببندم.

اما گاهی اوقات پیمان بسته شده است. در اینجا نمی‌توان به راحتی گفت «لن يجعل الله للكافرين سبيلا» بر «اوفوا بالعقود» مقدم است. اگر پیمان بسته شده است ما به راحتی نمی‌توانیم بگوییم لن يجعل الله حاکم بر اوفوا بالعقود است. اگر شیخ انصاری بعد از انعقاد قرارداد آن سخن را مطرح کند، مورد قبول است یا حداقل واضح الرد نیست که گفته شود مسلما «لن يجعل الله» مقدم است. اما اگر قبل از انعقاد باشد جای بحث و گفتگو دارد و آنجا می‌گوییم «لن يجعل الله» مقدم است، چون ادله «اوفوا بالعقود» و «الناس مسلطون» نسبت به حصه‌ای که سبیل کفار بر مسلمین است ضیق ذاتی دارد ..

اصل هدایت و دلالت

مصلحت و تعیین کنندگی مصلحت مورد بحث قرار گرفت. از مصالحی که جای بحث فراوان در اسلام دارد، هدایت انسان و دعوت آن‌ها به اسلام و هدایت است. در درس خارج فقه قضا گفته شد اصلی در اسلام بنام اصل هدایت و دلالت وجود دارد حتی در قرآن، جایی که جهاد را مطرح می‌کند اما اصالت را به هدایت، دعوت و عمل به انسان می‌دهد. «وَ قَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَ يَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ» «قاتلو» برای «لاتكون فتنه» طریقیست دارد تا فتنه کفر، فتنه شرک، فتنه ظلم نباشد و حاکمیت سرتاسری از آن دین خدا باشد. لذا در بحث اقلیت‌ها باید این نکات را باید در نظر گرفت. رعایت حقوق، رعایت امانت، وفا به عهد به این هدف اصیل بسیار کمک می‌کند.

مشارکت غیرسیاسی

ابتدای زمانی که وارد بحث شدیم، مشارکت را مطرح کردیم. در آنجا از مشارکت و نقش مردم در نظام سیاسی اسلام سخن گفته شد و گفته شد «المشارکه القسمان:السیاسی و غیرالسیاسی». تاکنون هرچه گفته شد از مشارکت سیاسی بود. اکنون باید به مشارک غیرسیاسی بازگشت. مشارکت سیاسی و اقلیت‌ها به پایان رسید. حال سوال از مشارکت غیرسیاسی است. اینکه مردم در نظام اسلامی چه سهمی دارند؟ مردم نسبت به مسائل اقتصادی، فرهنگی و ... چه نوع مشارکتی دارند؟ چقدر از اختیارات از آن دولت است و چه مقدار در اختیار مردم؟ در فعالیت‌های اقتصادی مردم چه نشی دارند؟ آزادی عمل دارند؟ «الناس مسلطون علی اموالهم» دارند؟ آزادی سرمایه‌گذاری دارند؟ دولت نهایتا باید ناظر صالح و مصلح باشد یا در بخش‌های اقتصادی دخالت باید دخالت داشته باشد؟

نظام

اگر گفته شود در اسلام چیزی بنام نظام اقتصادی وجود ندارد باید دنبال آن گفت این افکار متعلق به فقه نیست. فقه همین

است که موجود است و چیزی بنام نظام وجود ندارد. آنچه وجود دارد احکام است. احکامی است کنار هم قرار بگیرد از آن نظام در آید یا نیاید. اسلام نیامده برای اینکه نظام سیاسی یا نظام اقتصادی ارائه کند بلکه خود عقلا می‌دانند چه کنند. هرچند عقلا باهم اختلاف داشته باشند اما به هرحال زندگی می‌کنند. اما اگر گفته شود ادله و رسالت اسلام، اقتضا نمی‌کند و اجازه نمی‌دهد که نظام سیاسی و اقتصادی وجود نداشته باشد، در اینصورت جوابی متناسب با آن داده می‌شود. لذا اینکه اسلام نظام سیاسی یا اقتصادی داشته یا نداشته باشد متعاقبا جواب‌های مختلفی را طلب می‌کند.

اعتقاد یا عدم اعتقاد به نظام نظیر نظام اقتصادی یا سیاسی، دخالت دارد در اینکه دولت چه باید بکند و یا مثلا چه نقشی در اقتصاد باید داشته باشد یا چقدر به مردم اجازه مشارکت می‌دهد و چقدر از آن‌ها سلب آزادی می‌کند. اگر گفته شود اسلام نظام خاصی ندارد و مردم را رها کرده تا بیع و شراء و سرمایه‌گذاری کنند و بر اموالشان تسلط دارند مگر آنچه خارج می‌شود و این موارد از موارد خروج نیست. اما اگر گفته شود اسلام، نظام دارد و نظام و نبض آن را باید حاکمیت دست بگیرد اینجاست که پیوسته ماده و تبصره تصویب می‌شود و به طور مثال به قدرت نهاد نظامی اضافه می‌شود و از قدرت و آزادی مردم کم می‌شود.

مثال دیگر: «الناس مسلطون اموالهم» بسیار شنیده شده است. ما گفته ایم ناس مسلط بر اموال، حقوق و شئونشان هستند. «الناس مسلطون علي اموالهم» حدود مشارکت مردم را تعیین می‌کند. یکی از آقایان می‌گفت «الناس مسلطون علي اموالهم» از روم باستان وارد اسلام شده است سپس اضافه کرده بود که این نوع تفکر کاپیتالیسمی و سرمایه‌داری است. وقتی از او گفته می‌شود پس اسلام چه می‌گوید پاسخ می‌دهد روایتی وجود ندارد آن روایتی که هست سند ندارد. باید به این بزرگوار اینگونه گفت تنها این روایت نیست. ما غیر از روایت «الناس مسلطون» روایت موثقه داریم. «الناس مسلطون» نیاز به سند ندارد و نظام کاپیتالیسم هم نمی‌شود. زیرا ناس مسلط هستند مگر شارع نهی کرده باشد. ربا، قمار، غرر و پول فحشا را نهی کرده است. و در جایی که نهی نکرده باید تمسک کرد. گفته می‌شود اگر روایت از پیامبر بود، بجای کلمه «الناس» کلمه «المؤمنون» می‌آمد. در قرآن خطاب «الناس» فراوان آمده است. کلام ایشان ضعیف بود آن هم از شخصیتی که انتظار نمی‌رفت.

بنابراین قائل شدن به نظام در نوع مشارکت مردم مهم است. تفسیر ولایت والی در بیت المال از بحث‌هایی است که به گمان ما تاثیر دارد. گستره مشارکت مردم، در امور غیرسیاسی در جایی که نظام اسلامی حاکم است تابع متغیرهایی است، چه قائل به نظام شد یا نشد.

«الحمد لله رب العالمین»